

خاستگاه مخالفت با عقل در اسلام

تاریخ دریافت: ۹۱/۸/۱۴

تاریخ تأیید: ۹۱/۱۰/۱۵

محمد محمدرضایی*

۹۱

مقدمه

مخالفت با عقل و تفکر عقلانی و فلسفی، از مسیحیت تحریف شده و وارد اسلام شده است؛ از این رو، در اسلام برخی افراد تحت تأثیر این افکار قرار گرفتند و با فلسفه ضدیت دارند.

بحث رابطه عقل و دین در جهان مسیحیت نیز وجود دارد؛ برخی معتقدند ما باید تعقل و خردورزی داشته باشیم و برخی نیز معتقدند هیچ نیازی به عقل و خردورزی نیست و باید به دین ایمان آورد. در جهان مسیحیت (تحریف شده)، گرایشی وجود دارد.

* استاد فلسفه دانشگاه پردیس قم.

به دلیل غیرعقلانی بودن اصول اساسی مسیحیت مثل تثلیث، الوهیت، تجسد عیسی مسیح ﷺ، عشای ربانی، گناه ذاتی انسان و... علمای مسیحی چاره‌ای نداشتند جز اینکه بگویند ایمان بیاورید تا بفهمید، نه اینکه بفهمید و بعد ایمان بیاورید؛ بنابراین به این گروه «ایمان‌گرا» گفته شد؛ یعنی معتقدند ایمان و دین ضد ایمان به خدا و دین خدا، ضد عقل است و حتی مشاهده می‌کنید پولوس - حواری عیسی - [در کتاب مقدس «رساله پولوس»] نوشته است: «با خبر باشید که شما را به فلسفه و مکر باطل نرباید». این بدین معناست که در واقع پولوس فلسفه و خردورزی را هم ردیف با مکر باطل می‌داند و به مردم توصیه می‌کند از آن بپرهیزند. همچنین، مشاهده می‌شود که ترتولیان - از مسیحیان صدر اول - می‌گوید: «آتن را با اورشلیم چه کار؟!». مقصود او از آتن، فلسفه و خردورزی و از اورشلیم، کلیسای مسیحی است. پاسخ او بر این مبناست که ایمان و فلسفه هیچ وجه مشترکی ندارند، بلکه کاملاً ضد یکدیگرند؛ پس رابطه فلسفه و دین و یا تعقل، خردورزی و دین، در مسیحیت نیز ریشه داشته است و گرایش در مسیحیت وجود دارد که دین را ضد عقل و خردورزی می‌داند.

در مسیحیت تحریف‌شده آمده است وقتی حضرت آدم ﷺ در بهشت قرار گرفت، خداوند به او نهی کرد که از میوه این درخت نخورد! مسیحیان این درخت را درخت معرفت می‌دانند که حضرت آدم ﷺ نباید میوه آن را می‌خورد و چون از آن خورد، از بهشت رانده شد. این به ذهن متفکران القا می‌شد که معرفت، تعقل و خردورزی، با سعادت جاودانه دینی ناسازگار است و با یکدیگر قابل جمع نیستند و از این دو یکی را باید برگزید؛ یعنی یا سعادت دینی و یا تعقل، معرفت و خردورزی را باید برگزید.

پس در واقع، رابطه عقل و دین از ابتدا یعنی در مسیحیت ریشه داشته است. برخی از متفکران از سوء فهمی که از کتاب مقدس و داستان حضرت ابراهیم علیه السلام به دست آوردند، بر این عقیده شدند که عقل، ضد دین است؛ مثلاً کیرگور - پدر اگزستانسیالیسم جدید - معتقد است وقتی خداوند به حضرت ابراهیم علیه السلام امر کرد فرزندت را قربانی کن، عقل می گوید نه، فرزندت را قربانی نکن. برای گردن نهادن به فرامین الهی باید عقلش را زیر پا گذاشته، وارد حریم دین شود. وقتی می خواهد وارد مرحله دینداری شود، عقل به پایان خود رسیده است؛ بنابراین به نظر می رسد در واقع این گرایش ضدیت با عقل در مسیحیت تحریف شده ریشه داشته است و در حوزه اسلام، گرایش یافته است، در صورتی که خداوند در قرآن، عقل را بسیار تمجید می کند و در موارد زیادی تذکر می دهد که «ای انسانها! تعقل کنید».

از نظر قرآن، بدترین جنبندها، کران و لالانی اند که نمی اندیشند: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ: قطعاً بدترین جنبندها نزد خدا، کران و لالانی اند که نمی اندیشند» (انفال: ۲۲). همچنین، در روایتی از امام موسی کاظم علیه السلام آمده است: «خداوند دو حجت برای مردم قرار داده است؛ یک حجت بیرونی و یک حجت درونی. حجت بیرونی همان انبیا و اولیا و حجت درونی همان عقل است»؛ بنابراین عقل نوعی حجت دارد. در برخی از روایات نیز آمده است: «هرکس با عقل است، دین دارد و کسی که دین دارد، به بهشت می رود». خداوند در قرآن، هدف از نزول قرآن را تعقل می داند: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ: ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم، باشد که بیندیشید» (یوسف: ۲) و در آیه دیگر می گوید: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا: آیا در

[معانی] قرآن نمی‌اندیشند؟ اگر از جانب غیر خدا بود، قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتید» (نساء: ۸۲). این دلایل نوعی استدلال است که چون یک هماهنگی وجود دارد؛ پس جهان و هستی از جانب خداوند است. امام صادق علیه السلام نیز در روایتی می‌فرماید: «بندگان خدا با عقل، خدای خویش را می‌شناسند و به واسطه آن، کار پسندانه و زیبا را از ناپسند و زشت تشخیص می‌دهند».

متکلمان معتقدند عقل انسان، حُسن و قبح اشیا را به صورت ذاتی می‌تواند درک کند. اگر حُسن و قبح اشیا ذاتی باشد، شرع و دین ثابت نمی‌شود؛ مثلاً اگر دروغ گفتن قبیح نباشد، اگر پیامبری هم که نبوت او ثابت شده، خبر دهد که دروغ قبیح است، از او نمی‌توانیم بپذیریم، چون ممکن است دروغ گفته باشد و از سوی پیامبری او ثابت نمی‌شود؛ زیرا خلاف حکمت بر خدا قبیح نیست. تصدیق دروغگو نیز قبیح نیست؛ بعید نیست کسی به دروغ ادعای نبوت کند و خداوند معجزات را به دست او جاری سازد و او را تصدیق کند و او نیز بسیار چیزها را که خداوند منع یا امر نکرده، برای مردم حرام و واجب کند؛ پس اگر خوب و بدی افعال فقط به وسیله شخص و اخبار پیامبران الهی بخوهد معلوم شود، ما نمی‌توانیم به خوبی و بدی فعلی حکم کنیم؛ زیرا در گزارش ما احتمال دروغ وجود دارد، با فرض اینکه قبح دروغ هنوز ثابت نشده است؛ بنابراین اگر نتوانیم حُسن و قبح اشیا یعنی استقلال عقل را ثابت کنیم، استقلال دین نیز ثابت نمی‌شود.

به واسطه عقل به خداوند پی می‌بریم. از راه تفکر در خودمان و جهان می‌توانیم به خالق هستی پی ببریم. قرآن می‌فرماید: «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ... آیا به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده...» (غاشیه: ۱۷-۲۱).

خداوند در این آیات به مردم توصیه می‌کند که در خلقت شتر و... نگاه، نظاره و تأمل کنید. با تأمل به این نتیجه می‌رسیم که ناظم باید حکیم باشد. اشیای این عالم، جمادات، گیاهان، جانوران و... نمی‌توانند خالق این پیچیدگی در نظام تکوین و تشریح و یا در وجود خود انسان باشند. پس آیات قرآن، خود نوعی استدلال عقلی است. مگر می‌توانیم استدلال عقلی را کنار بگذاریم؛ بنابراین به نظر می‌رسد مخالفت با عقل و تفکر عقلانی و فلسفی، از مسیحیت تحریف‌شده وارد اسلام شده و برخی تحت تأثیر این افکار قرار گرفتند و با فلسفه ضدیت دارند.

یک دسته آنها به طور کامل با تعقل و خردورزی مخالف‌اند و یا اینکه با نوعی فلسفه‌های خاص مخالف‌اند. هیچ انسان عاقلی نمی‌تواند با تعقل و خردورزی مخالفت کند؛ چون اگر واقعاً با تعقل و خردورزی مخالفت کنیم، خدای خود را نیز نمی‌توانیم ثابت کنیم. فلسفه در واقع خردورزی و تعقل و پاسخی عقلانی به پرسش‌های اساسی انسان است. وقتی انسان بزرگ می‌شود و رشد عقلی می‌یابد، در خودش تأمل می‌کند؛ از خود می‌پرسد آیا من مرکب از بدن مادی ساخته شده‌ام یا حقیقت دیگری در من به نام نفس وجود دارد؟ حقیقت نفس از چیست؟ آیا با بدن تفاوت دارد؟ آیا آن هم مادی است یا از جنس دیگری است؟ آیا قوای نظری دارد یا عملی؟ کارکرد عملی دارد یا نظری؟ آیا فقط در حوزه معرفت می‌تواند فعالیت کند؟ آیا در حوزه گرایش‌ها نیز می‌تواند فعالیت کند؟

بخشی از مباحث فلسفه، همان نفس‌شناسی و انسان‌شناسی است؛ مگر انسان می‌تواند خود را نشناسد؟ در روایات آمده است هرکس خود را شناخت،

می‌تواند خدا را بشناسد. مگر ما نباید خودمان را بشناسیم؟ بخشی از مباحث فلسفه، نفس‌شناسی و خودشناسی است. اگر مابعدالطبیعه فلسفه را بخواهید تقسیم کنید، به بحث‌های اصلی می‌رسید. نفس‌شناسی مورد تأکید دین است. خودتان را بشناسید و در خودتان تأمل کنید. اگر در خودتان تأمل کردید، می‌توانید دیگران را هم بشناسید. در قرآن از روح سخن گفته شده است؛ روح چیست؟ آیا روح همان بدن است یا غیر از بدن؟ آیا ما باید همانند کر، کور و لال ایمان بیاوریم و باید عقل را کنار بگذاریم؟

بنابراین بخشی از بحث‌های فلسفی، نفس‌شناسی و بخشی نیز جهان‌شناسی است. آیا خارج از ما جهانی وجود دارد یا خیر؟ چه دلیلی وجود دارد تا نشان دهد جهانی خارج از ما وجود دارد؟ دلیل عقلی آن چیست؟ براساس اصل علیت است که ما درک می‌کنیم جهان خارج از ما وجود دارد. وقتی در فضا قرار می‌گیریم، مشاهده می‌شود که حالت‌هایی در ما به وجود می‌آید و دچار سرد و گرم می‌شویم؛ علتش ما نیستیم و علت اینها باید خارج از ما باشد. جهان خارج را به وسیله یک اصل عقلی اثبات می‌کنیم. حال که اثبات شد، صورت‌هایی که در ذهن ما نقش می‌بندد، چه نسبتی با خارج دارند. ما در امر شناخت چه اندازه سهم داریم؟ آیا ذهن ما لوح سفیدی است؟ آیا ذهن ما بر امر شناخت و معرفتی که ما داریم، تأثیر و تأثر می‌گذارد؟ این موارد، بحث معرفت‌شناسی را تشکیل می‌دهد.

بخش عمده‌ای از بحث‌های فلسفه، معرفت‌شناسی است؛ یعنی نسبت تصوراتی که ما داریم، با عالم خارج به چه صورت است؟ آیا کاملاً مطابق با خارج است؟ گفته‌های بسیاری وجود دارد. در فلسفه ما بخشی از مباحث وجود

ذهنی، به همین مباحث اشاره دارد.

به نظر می‌رسد بحث‌های فلسفی به طور کلی لازم و ضروری می‌باشد تا پاسخ عقلانی به پرسش‌های اساسی انسان داده شود. دین نمی‌تواند با تعقل و خردورزی مغایرتی داشته باشد. قرآن می‌فرماید: «أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ». آیا غنی حمید، موجودی خارجی است یا عالم حکیم علیمی که دارای قدرت و علم نامتناهی است؟ این مسائل باید اثبات شود. اگر ماتریالیسم معتقد است عناصر شیمیایی و مواد اولیه جهان، واجب‌الوجود است، باید اثبات کنیم اینها نیازمندند. چگونه می‌توان این کار را انجام داد؟ وقتی امام صادق علیه السلام با دهریون بحث می‌کرد، چگونه اثبات می‌کرد که مواد این عالم نمی‌توانند خالق این عالم باشند؟ قاعدتاً باید با استدلال عقلی اثبات کرد.

همچنین، پرسش‌های مختلف دیگری در این باب مطرح است: آیا جهان حادث است یا قدیم؟ آیا جهان از اول بوده، یا زمان‌مند است؟ چه دلیلی بر هر یک از مدعاها وجود دارد؟ آیا نظام علی و معلولی بر جهان حاکم است یا نظام بخت و اتفاق بر جهان حاکم بوده، هیچ علتی در امور جهان وجود ندارد، بلکه فقط اتفاق حاکم است؟

علوم تجربی موجود، مبتنی بر قوانین کلی و ضروری‌اند. توضیح و تبیین این قوانین کلی و ضروری بر عهده کیست؟ چگونه یک دانشمند، قانون کلی و ضروری را تدوین می‌کند؟ آیا بر اثر استقراء بوده یا براساس قیاس است؟ چگونه دانشمندی از موارد جزئی، یکباره نتیجه می‌گیرد که اصل کلی وجود دارد؟ بخش زیادی از فلسفه درباره این مباحث بحث می‌کند. آیا می‌توانیم در هستی تأمل نکنیم، وقتی قرآن می‌فرماید: «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى اللَّيْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ * وَ

إِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ * وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ * وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ؛^{۱۰} یعنی جهان‌شناسی کنید. تفکر کنید. نظاره یعنی تأمل کردن و تفکر کردن. انسان خودش از چه چیزی ساخته شده؟ آیا از این مواد ساخته شده است؟ این تفکر فلسفی است.

در مورد اینکه چه چیزهایی خوب و چه چیزهایی بد است نیز بحث‌های عمیق فلسفی وجود دارد. اصولاً ملاک خوبی و بدی چیست؟ آیا ملاک خوبی و بدی، شرع، دین و یا عقل است؟ چه دلیلی بر این کار وجود دارد؟ چرا ما باید از خداوند تبعیت کنیم؟ اگر این پرسش‌ها طرح شود، چگونه باید به آن پاسخ داد؟ پاسخ به این پرسش‌ها دلایل عقلی و بحث‌های فلسفی نیاز دارد. ملاک‌ها و معیارهای گوناگونی برای خوبی و بدی در مکاتب مختلف وجود دارد. امروزه دیدگاهی در دنیا به نام اصل سود و لذت وجود دارد که معتقد است هر چیزی که خوب و لذت‌بخش باشد، خوب است. باید بتوان این دیدگاه‌ها را ابطال کرده، اشکالاتش را بیان کرد که این کار فقط با تفکر عقلی، اندیشیدن و با زبان قوم سخن‌گفتن امکان‌پذیر است.

به طور کلی بحث‌های فلسفی لازم و ضروری‌اند تا پاسخ عقلانی به پرسش‌های اساسی انسان داده شود؛ بنابراین دین نمی‌تواند با تعقل و خردورزی مغایرتی داشته باشد. همان‌گونه که مطرح شد، شاید مخالفت با عقل از مسیحیت تحریف‌شده وارد اسلام شده، کسانی که با عقل مخالفت دارند، متأثر از مسیحیت تحریف‌شده بودند.

آیت‌الله سبحانی معتقد است مکتب تفکیک از زمان بنی‌عباس وارد اسلام شد؛ چون می‌خواستند مردم را از خردورزی و تعقل دور کنند؛ بنابراین عقل و دین

را از یکدیگر جدا کردند. اگر عقل نداشته باشیم، نمی‌توانیم دین را ثابت کنیم. وقتی وارد دین شدید، چگونه می‌توانید فهم صحیحی از دین داشته باشید. این همه روایات اسرائیلی در مجموعه روایات ما وجود دارد؛ چگونه می‌توان در این خزائنی که از اشرفی و طلا پُر است، طلاهای تقلبی را جدا کرد؟ اینها را باید با ملاک عقل تشخیص داد؛ مثلاً اگر عقل را کنار بگذاریم، دیگر نمی‌توانیم تفسیر درستی از خداوند داشته باشیم.

مخالفان عقل نمی‌توانند تفسیر درستی از برخی آیات داشته باشند. در قرآن آمده است: «يُدَالُّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» و در جای دیگر می‌فرماید: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ». در جایی آمده است دست خدا بالای همه دستهاست و در جای دیگر می‌فرماید خداوند شبیه چیزی نیست. کسانی که با عقل و خردورزی مخالفت می‌کنند، در تفسیر این آیات دچار مشکل می‌شوند. می‌گویند خداوند دستی دارد که از همه دست‌ها بلندتر است.

اگر با عقل خود قبول نکنیم که ماده عالم نمی‌تواند خالق عالم باشد، چون ماده نیازمند است و محدودیت دارد و اصولاً چیزی که محدود باشد، نمی‌تواند خدا باشد، چگونه می‌توان به این نتایج رسید. وقتی با استدلال عقلی اثبات می‌کنیم که خداوند نمی‌تواند ماده باشد، آنگاه بهتر می‌توان این آیات و روایات را تفسیر کرد. اگر دروغ را قبیح ندانیم، چگونه می‌توان نتیجه گرفت پیامبر ﷺ حرف‌های درستی زده و یا قرآن درست نازل شده است؟ بر این اساس، می‌بینید که مخالفت با عقل واقعاً جایگاهی ندارد.

مذهب تشیع همواره با تعقل و خردورزی همراه بوده است. استاد شهید مطهری می‌فرماید: اصلاً عقل شیعی همیشه عقل فلسفی بوده است. علامه

طباطبایی نیز می‌فرماید: فلسفه و تفکر عقلانی و دین دو تعبیر از یک واقعیت‌اند و آن در فلسفه ملاصدرا ظهور و بروز یافته است.

استاد مطهری در باب تفکر شیعی تعبیر بسیار زیبایی دارد که می‌گوید: مورخان اهل تسنن اعتراف دارند که عقل شیعی از قدیم‌الایام عقل فلسفی بوده است. ایشان معتقدند طرز تفکر شیعی از نوع استدلالی و تعقلی بوده است. تعقل و تفکر شیعی نه تنها با تفکر حنبلی که از اساس منکر به کاربرد استدلال در عقاید مذهبی بود و یا تفکر اشعری که اصالت را از عقل می‌گرفت و آن را تابع ظواهر الفاظ می‌کرد، مخالف و مغایر بود، بلکه با تفکری معتزلی نیز با تمام عقل‌گرایی آن مخالفت می‌کرد؛ زیرا تفکر معتزلی هرچند عقلی، اما جدلی بوده و برهانی نیست. بر همین اساس، اکثریت قریب به اتفاق فلاسفه اسلامی شیعه بودند؛ بنابراین تفکر شیعه با تفکر عقلانی عجمی بوده است.

به نظر می‌آید شاید دست‌هایی در کار است که تفکر عقلانی را از تفکر دینی جدا می‌کند. تا هر باطلی را بخواهند از دین برگیرند و در واقع این را به مردم تزریق کنند و بر روح و روان تفکر جامعه حاکم کنند؛ بنابراین باید در برابر این تفکر ایستاد.

البته میان دیدگاه تفکیکی‌ها و برخی منتقدان تفاوت وجود دارد. ممکن است برخی فقها و متفکران با عقیده‌ای از فلان فیلسوف مخالف باشند. مخالفت با نظر یک فیلسوف، به معنای مخالفت با فلسفه و یا تعقل نیست. ممکن است ابن‌سینا و یا ملاصدرا در توضیح یک مسئله عقلی اشتباه کرده باشند. اگر اشتباه کرده باشند، به معنای بطلان تفکر عقلی یا فلسفی نیست. چطور در مورد فقها اگر با منطق صحیح برای استنباط حکم رفته باشند، می‌گوییم کسی که به حقیقت می‌رسد، دو

اجر دارد و کسی که خطا می‌کند، یک اجر دارد. وقتی خداوند انسان را به خردورزی دعوت کرده و انسان‌ها و متفکرانی به این خردورزی لبیک گفتند. اگر هم در جایی اشتباه کردند، همین تعبیر مذکور را می‌توان در مورد آنها جاری کرد؛ زیرا سفارش پیامبران و خداوند است که تعقل و خردورزی کنید.

مخالفت با حکم و نظر یک فیلسوف، دلیل و مدرکی نمی‌شود که به طور کلی با فلسفه و تفکر عقلانی مخالفت کنیم و آن را دشمن دین بدانیم؛ بنابراین اگر عقل را دشمن دین بدانیم، واقعاً دین هم قابل اثبات نیست؛ چون مبنای دین را زیرسؤال بردیم و چنین دینی ریشه ندارد. بر این اساس، باید با افرادی که اشتباه می‌کنند، با مهربانی و زبان نرم و برهانی با آنها سخن بگوییم و حقیقت را بر آنها آشکار کنیم تا متوجه شوند و دست از مخالفت با تفکر عقلانی بردارند.

امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرمایند: «آرا را با یکدیگر تضارب دهید تا از آن صواب و درست ناشی شود». امام خمینی علیه السلام نماد تعقل و خردورزی شیعه در دنیای معاصر است. از کسانی که با فلسفه مخالفت دارند می‌خواهم تقریرات فلسفی و عرفانی حضرت امام علیه السلام را ببینید. آیا این تفکرات، ایشان را از عبادت خدا محروم کرده است؟ کدام انسان عابدی را می‌بینید که مانند امام عبادت کرده باشد. کدام انسان متفکر و عالم دین را می‌بینید که مثل ایشان شجاع باشد. کدام عالم مذهبی را می‌بینید که مثل حضرت امام تفکر اسلام ناب محمدی داشته باشد. مخالفان عقل دارند با تفکر حضرت امام علیه السلام مخالفت می‌کنند؛ چون ایشان نماد تفکر عقلانی و شیعی در دنیای معاصر است. هرکس با تفکر عقلانی مخالف باشد، در واقع با امام علیه السلام مخالف است. امیدوارم این افراد سر عقل آیند و دست از مخالفت با تفکر عقلانی بردارند.

منابع

- * قرآن کریم.
- ** کتاب مقدس.
۱. اسمارت، نینیان؛ **تجربه دینی بشر**؛ ج ۲، ترجمه محمد محمدرضایی و ابوالفضل محمودی؛ تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۳.
 ۲. سبحانی، جعفر؛ **حُسن و قبح عقلی**؛ قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۳۸۲.
 ۳. شعرانی، ابوالحسن؛ **ترجمه و شرح کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد**؛ تهران: انتشارات کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۹۸ ق.
 ۴. طباطبایی، سیدمحمدحسین؛ **شیعه در اسلام**؛ قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۰.
 ۵. کلینی، محمدبن یعقوب؛ **الکافی**؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵.
 ۶. محمدرضایی، محمد؛ **کلام جدید با رویکرد تطبیقی**؛ قم: نشر معارف، ۱۳۹۰.
 ۷. مطهری، مرتضی؛ **آشنایی با علوم اسلامی (فلسفه و کلام)**؛ تهران: صدرا، ۱۳۷۹.